

نامه پارسی، سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۲

ویژه‌نامه بزرگداشت حکیم ناصرخسرو قبادیانی

شهریورماه ۱۳۸۲ - دوشنبه

شیوه‌های بلاغی در شعر ناصرخسرو

سید محمد آقا حسینی^۱

ناصرخسرو، یکی از بزرگترین شاعران و نویسندگان قرن پنجم هجری و از برجسته‌ترین شاعران سبک خراسانی است. وی در ادب فارسی مقام والایی دارد و سبک و شیوه او مورد توجه بسیاری از صاحب‌نظران قرار گرفته است.

برای بررسی سبک و شیوه هر شاعر باید به عوامل زمینه‌ساز آن توجه کرد، زیرا بدون بررسی آن نمی‌توان سخن او را شناخت و درباره آن به درستی داوری کرد. می‌توان گفت که شعر هر شاعر کثیرالاضلاعی است که بدون در نظر داشتن هر ضلع، تحلیل و بررسی سخن او ابر می‌ماند. محیط جغرافیایی، مسائل سیاسی، اجتماعی، اندیشه‌های اعتقادی، روحیات فردی، مسائل تاریخی و امثال آن، هر کدام ضلع‌های این چند ضلعی‌اند و از عوامل تأثیرگذار و مؤثر در شیوه‌های بلاغی به شمار می‌آیند. شعر هیچ شاعری را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن هیچ یک از این ابعاد به روشنی تجزیه و تحلیل کرد و درباره آن سخن گفت. از میان این اضلاع گوناگون ممکن است برخی مؤثرتر و بعضی کمرنگتر در سخن شاعر ظهور یابند، اما نادیده گرفتن هر یک، سبب ناتمام ماندن نقد و بررسی خواهد شد.

هر کدام از شاعران بزرگ را در نظر بگیرید این سخن درباره آنان صدق خواهد کرد: رودکی، فردوسی، ناصر خسرو، عطار، سنایی، مولوی، سعدی، حافظ، جامی، صائب، بهار، پروین و دیگران، همه دارای اشعاری هستند که می توان اضلاع گوناگون شعر آنان را به طور جداگانه بررسی و نقد کرد، اما برای رسیدن به یک نتیجه کلی باید به همه اضلاع توجه نمود. برخی از شاعران به مسائل اعتقادی توجه بیشتری دارند، برخی به مسائل اجتماعی و عده ای نیز رخدادهای سیاسی در شعرشان پررنگتر است، گروهی محیط جغرافیایی به طور آشکارتری در سخنشان اثر می گذارد و در شعر بعضی نیز بازتاب مسائل شخصی آشکارتر است.

اینها همه عوامل مؤثر در شعرند، اما از یک موضوع اساسی نیز نباید غفلت کرد و آن هنر شاعر در سرودن شعر است. هر چه شاعر از هنر و استعداد بیشتری بهره مند باشد، بازتاب این مسائل در شعر او زیباتر و دلپذیرتر است.

هنر شاعر را از چگونگی بهره مندی و استفاده وی از شیوه های بلاغی می توان دریافت، زیرا آنچه با عنوان علوم بلاغی یا فنون بلاغت مطرح می گردد، در حقیقت ابزارهایی هستند که شاعر برای بیان اندیشه های خویش به خدمت می گیرد تا پیام رسانی به طور مطلوبتری انجام پذیرد و سخن او از تأثیر بیشتری برخوردار گردد.

بنابراین می توان گفت اندیشه ها و باورهای شاعر زیربنا و اساس ساختار سخن اوست و علوم بلاغی رنگ و جلای ظاهری آن. هدف اصلی شاعر را در زیربنا و اساس می توان یافت؛ اما بلاغت، هنر شاعر را در راه رسیدن به هدف نمایان می سازد و اینجاست که تفاوت شاعران مشخص می گردد. شاعر واقعی کسی است که بتواند به خوبی بلاغت و فنون آن را در خدمت اندیشه های خویش قرار دهد و با استفاده از شیوه های گوناگون آن، پیام خویش را به مخاطبان منتقل سازد.

این مختصر بدان سبب ذکر شد تا روشن گردد که ناصر خسرو در این راه تا چه میزان موفق بوده است و آیا توانسته است از بلاغت و شیوه های گوناگون آن به خوبی بهره گیرد یا خیر. بی تردید برای بررسی شیوه های بلاغی ناصر خسرو باید ابعاد مهم زندگی او و شرایط و موفقیت او را دریافت و اندیشه ها و اعتقادات او را در ترازوی نقد قرار داد. سپس شیوه های بلاغی را، که به عنوان ابزارهایی در خدمت اویند، بررسی کرد و به تحلیل آن پرداخت. ناصر خسرو از جمله شاعرانی است که زندگیشان دارای دو بخش کاملاً متفاوت و مغایر است. بخش اول زندگی او، بنا به گفته خویش در سفرنامه (صص ۱ و ۲) و دیوان

(قصیده ۲۴۲) قسمت تاریک حیات وی را تشکیل می‌دهد. وی در این ایام سرگرم عیش و نوش و خوشگذرانی بوده و در غفلت و بی‌خبری به سر برده است. این بخشی از زندگی اوست که اطلاع چندانی از آن در دست نیست. اما بخش دوم زندگی او، که از چهل و دو سالگی شروع می‌شود و حدود سی یا چهل سال طول می‌کشد، دوره مهم و اساسی زندگی اوست که اگر این دوران سی چهل ساله مانند بقیه عمرش سپری می‌شد چه بسا نامی از وی در تاریخ باقی نمی‌ماند.

بنابراین هر جا نامی از سخنوری به نام ناصر خسرو به میان می‌آید، منظور شاعری است که شخصیت او در نیمه دوم عمر وی شکل گرفته است که نیمه روشن حیات وی به شمار می‌آید و آثار، از جمله دیوان شعر، او در این نیمه درخشان پدید آمده‌اند (محقق، ۳۱۷). ناصر خسرو مانند هر شاعر دیگر برای ابلاغ پیام و بیان اندیشه‌های خود راهی خاص را برگزیده است. به عبارت دیگر ناصر خسرو نیز شیوه‌ای بلاغی مخصوص به خویش دارد که از دو دیدگاه سبک‌شناسی و بلاغت قابل بررسی است، موضوعی که کمتر اهل نظر به آن توجه کرده‌اند؛ این در حالی است که در مبحث سبک‌شناسی می‌توان شیوه‌های بلاغی را نیز نقد و بررسی، و بر اساس ویژگیهای بلاغی، سبک شاعر را مشخص کرد.

بلاغت شامل سه مبحث عمده یعنی بدیع، معانی، و بیان است که در هر کدام از این سه، مطالب اساسی و مهمی مطرح می‌گردد که هر یک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اما در این نوشته شعر ناصر خسرو از جهت پیوند و ارتباط بین برخی از اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی و اعتقادی او با بعضی از مباحث فن معانی و بیان و تأثیر شیوه‌های بلاغی وی از این اندیشه‌ها نقد و بررسی می‌گردد.

علم معانی

در علم معانی اغلب نوع جمله‌ها و مهمتر از آن مقاصد ثانوی و برخی از مسائل دیگر از قبیل حذف و قصر و تقدیم و تأخیر مسند و مسندالیه و اهداف نهفته در آن نقد و بررسی می‌گردد. همان‌گونه که مجاز قسمتی از فن بیان است و شاعر برای رسیدن به اهداف خویش از معانی حقیقی یعنی «موضوع له» درمی‌گذرد و معانی مجازی یا به تعبیری معانی ثانوی واژه‌ها را، که معمولاً فقط در قاموس خود معنی می‌دهند، به خدمت می‌گیرد، در علم معانی نیز مقاصد ثانوی جمله‌ها مانند معنی مجازی واژه‌ها کاربرد خاصی دارند.

بنابراین هم راه‌های گوناگون بهره‌گیری از جملات و در نظر داشتن مقاصد ثانوی، هم

چگونگی استفاده از واژه‌ها و ترکیبها و توجه به معانی مجازی و کنایی در شیوه پیام‌رسانی بسیار اهمیت دارند. اما میان جمله‌های انشایی، جمله‌های پرسشی در کتابهای بلاغی دارای مقاصد ثانوی مهمتر و بیشتری نسبت به سایر جمله‌ها اعم از خبری و انشایی‌اند و کاربرد فراوانتری دارند (رجایی، ۱۳۶-۱۵۰).

اغراض ثانوی جمله‌های پرسشی نیز از گستردگی فراوانتری برخوردار است و تأثیر آن در شنونده نیز بسیار بیشتر است. اغراض بسیاری برای جمله‌های پرسشی در کتب بلاغی برشمرده‌اند و در کتب بلاغی جدید در این مطلب توجه بیشتری کرده‌اند (تفتازانی، ۲۲۶؛ شمیسا، ۱۷۸).

به طور کلی پرسش بیش از هر نوع جمله دیگری می‌تواند آمادگی ذهنی در مخاطب پدید آورد و او را برای پذیرش سخن گوینده آماده سازد. این موضوعی است که امروزه مورد توجه اهل فن قرار گرفته است و کاربرد مهم و اساسی دارد.

در برخی از کتابهای بلاغی جدید گاهی حدود سی غرض ثانوی برای جمله‌های استفهامی برشمرده‌اند که این خود اهمیت این نوع جمله‌ها را می‌نمایاند (همو، همانجا). نگاهی اجمالی به دیوان شاعران بزرگ نیز نشان می‌دهد که آنان هرگاه خواسته‌اند مقصود و هدف خویش را در تأکید یا انکار یا تقریر و امثال آن صریحتر و آشکارتر بیان کنند از جمله‌های پرسشی استفاده کرده‌اند که این خود نیازمند تحقیقی مجزاست.

در اینجا برای راه یافتن به موضوع اصلی، یعنی ارتباط شعر ناصر خسرو و جهان‌بینی او، باید برای دو پرسش پاسخ یافت. پرسش اول این که آیا ناصر خسرو در شعر خویش از جمله‌های پرسشی استفاده کرده است و اگر چنین است، میزان کاربرد آن تا چه حد است. پرسش دوم این که آیا ارتباطی بین اندیشه‌های ناصر خسرو و این گونه جملات می‌توان یافت.

شیوه‌های تبلیغی اسماعیلیه

راههای تبلیغات اسماعیلیان راههایی پیچیده، دقیق و بر اساس روان‌شناسی خاصی بوده است. سلسله‌مراتب مأموران اسماعیلی وظایف ویژه‌ای را برای هر یک مشخص می‌کرده است و هر کدام تشریفات و آدابی را نسبت به همدیگر رعایت می‌کرده‌اند. به‌خصوص وقتی که در سرزمینهای خارج از حیطه حکومت فاطمیان مأموریت داشتند، کتمان سر و رعایت اصول آن از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است.

داعیان و کسانی که اجازه تبلیغ داشتند موظف بودند که مخفیانه در میان مردم به جست‌وجو پردازند و کسانی را که مستعد بودند شناسایی کنند و سپس طی مراحل خاصی آنان را با اندیشه‌های خود آشنا سازند؛ و این کاری بود بسیار دقیق و سزّی، زیرا کوچکترین خطا سبب به هدر رفتن کوششهای آنان می‌شد و چه بسا جان داعی نیز به خطر می‌افتاد. مراحل تبلیغ پله به پله پیش می‌رفت.

تفریس، تأنیس، تشکیک، تعلیق، ربط و غیره از مراحل تبلیغی آنان به شمار می‌رفت که با آداب خاصی صورت می‌گرفت (گوهرین، ۳۰۳-۳۰۵).

از میان این مراحل، تشکیک و طرح سؤال را باید مهمترین مرحله از مراحل تبلیغی اسماعیلیه دانست. این مرحله در ایجاد آمادگی ذهنی و زمینه‌سازی برای مطرح کردن مبانی اعتقادی آنان بسیار اهمیت داشت. داعیان پس از مرحله جست‌وجو و تفریس، با کسی که آمادگی پذیرش سخنان آنان را داشت، کاملاً صمیمانه و دوستانه برخورد می‌کردند؛ سپس با طرح پرسشهایی متناسب با روحیه او ذهن وی را به جست‌وجو و تفحص وادار می‌کردند تا پس از آمادگی، مراحل بعدی را به‌خوبی پیش ببرند. حال با این مقدمه به سراغ دیوان ناصرخسرو می‌رویم تا ببینیم این شیوه تبلیغی چه تأثیری در دیوان او داشته است.

بسیاری از شاعران بزرگ کم و بیش از شیوه طرح سؤال برای تأثیر بیشتر در مخاطب استفاده کرده‌اند، اما مجموعه این پرسشها درصد قابل توجهی از شعر آنان را تشکیل نمی‌دهد در حالی که با یک بررسی آماری می‌توان دریافت که پرسش و جمله‌های پرسشی بخش مهمی از شعر ناصرخسرو را تشکیل می‌دهند و بسیاری از قصاید او با طرح پرسش آغاز می‌شوند.

اگرچه برای هر یک از این پرسشها می‌توان اغراض خاصی یافت، اما همه آنها از یک خصوصیت کلی برخوردارند و آن ایجاد آمادگی و زمینه برای بیان پاسخ از سوی گوینده و پذیرش از سوی مخاطب است. این ویژگی در دیوان ناصرخسرو بسیار برجسته‌تر و آشکارتر از دیگر شاعران است. کمتر قصیده‌ای را می‌توان یافت که در آن یک یا چند جمله پرسشی نباشد. حتی تعداد قصایدی که از همان بیت‌های نخستین با سؤال شروع می‌شوند اندک نیستند. یک بررسی اجمالی نشان می‌دهد که در یکصد قصیده اول موقعیت جملات پرسشی و طرح سؤال برای ایجاد انگیزه و آمادگی ذهنی چنین است:

در حدود بیست درصد قصاید اولین بیت سؤالی است.

در حدود ده درصد قصاید بیت‌های اول و دوم سؤالی است.

در حدود هشت درصد قصاید بیت دوم سؤالی است.

در حدود پانزده درصد قصاید بیتهای سوم و چهارم سؤالی است.

بنابراین می‌توان گفت در یکصد قصیده اول بیش از پنجاه درصد موارد بیتهای اول تا چهارم با پرسش آغاز می‌شوند. در میان این قصاید گاهی هر چهار بیت اولیه و حتی تا بیت ششم آنها سؤالهایی پی‌درپی‌اند. اگر بیتهای پنجم و ششم و هفتم را نیز به این آمار اضافه کنیم، می‌توان حدس زد که این رقم بیش از شصت درصد خواهد شد، و این در شعر شاعران دیگر کمتر دیده می‌شود. مهم این است که گاهی قصایدی می‌توان یافت که نزدیک چهل درصد ابیات آنها سؤالی است. نکته جالب توجه اینجاست که از میان این پرسشها درصد مهمی را سؤالهایی مربوط به اعتقادات و اندیشه‌های خاص اسماعیلیان و شیوه نگرش ناصر خسرو به جهان تشکیل می‌دهد.

همان‌گونه که گذشت، در مرحله تشکیک، هدف اصلی ایجاد آمادگی ذهنی و روانی در مخاطب بوده است. این مرحله با سؤالهایی همراه می‌شد که مخاطب را برای یافتن پاسخ کنجکاو می‌کردند.

نگارنده این سطور بر این باور است که علی‌رغم این که ناصر خسرو می‌گوید یک رؤیا زمینه‌ساز تحول روحی او شده است (ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱) او خود نیز از همین طریق تبلیغی اسماعیلیه به جرگه آنان پیوسته است و سپس آن را راهی مناسب و مؤثر برای بیان اندیشه‌ها و اعتقادات خویش یافته و از آن استفاده کرده است.

بوری جملات پورشی

یکی از اندیشه‌های اعتقادی اسماعیلیه چگونگی نگرش آنان به موضوع توحید و ذات و صفات خداوند است، موضوعی که در میان ادیان توحیدی و فرق مختلف اسلام همواره مایه بحث و جدل بوده است. شیوه بلاغی شاعر در بسیاری از اشعار وی با طرح پرسش در این باره همراه است، چنان که در همان قصیده اول، که نوعی تحمیدیه به شمار می‌آید، پرسشهایی را بدین‌گونه مطرح می‌کند.

چه گویی از چه او عالم پدید آورد از لؤلؤ؟

که نه مادت بُد و صورت، نه بالا بود و نه پهنا ...

چه گویی چیست این پرده، بر این سان بر هوا برده
 چو در صحرای آذرگون یکی خرگاه از مینا؟
 به خود جنبد همی، ورنی کسی می‌داردش جنبان
 و یا بهر چه گردان شد بدین سان گرد این بالا ...
 چه می‌دارد بدین گونه معلق گوی خاکی را
 مسیان آتش و آب و هوای تندر و نکبا ...
 چرا پس چون هوا او را به قهر از سوی آب آرد
 به ساعت باز بگریزد به سوی مولد و منشا؟
 اگر زدند اخشیجان چرا هر چار پیوسته
 بوند از غایت وحدت برادروار در یک جا؟
 و گر گویی که در معنی نیند اضداد یکدیگر
 تفاوت از چه‌شان آمد میان صورت و اسما؟

(دیوان، ق ۱)

وی در قصیده دیگری موضوع خلقت جهان و وجود صانع را با پرسشهایی پی در پی مطرح می‌کند و پس از آن از مخاطب می‌خواهد که اگر می‌تواند پاسخ آن را بگوید و گرنه به سخن او گوش بدارد. سپس بیهایی می‌آورد که پاسخ پرسشهای اولیه اویند و به این طریق ابتدا ذهن مخاطب را کاملاً آماده می‌سازد تا در پذیرش اندیشه‌های او راه هموارتری پیش رو داشته باشد و تردیدی برای خواننده یا شنونده پدید نیاید.

ای به خور مشغول دائم چون نبات
 چیست نزد تو خیر زین دائرات؟
 خود چنین بر شد بلند از ذات خویش
 خیره خیر این نیلگون بی‌در کلات؟
 یا کسی دیگر مر او را برکشید
 آن که کرسی اوست چرخ ثابتات؟
 جسم بی‌صانع کجا یابد هگزر
 شکل و رنگ هیئت و جنبش به ذات؟

چند در ما این کواکب بنگرند

روز و شب چون چشمهای بی سبات؟

گر بخواهی تا بدانی گوش‌دار

ور بدانی گوش من زی توست هات

(دیوان، ق ۱۵۳)

چهار بیت اول قصیده ۶۱ نیز سؤالهایی درباره چگونگی خلقت و کیفیت آن است که شاعر کوشیده است خواننده را از این طریق به اصل خلقت جهان متوجه سازد. به نظر می‌رسد این مبحث، یعنی توحید و خلقت جهان، یکی از بحثهای اصلی آن دوران بوده است که ناصرخسرو این همه بر آن تأکید می‌ورزد و به آن می‌پردازد.

گنبد پیروزه گون پر ز مشاغل چند بگشته است گرد این کره گل؟

علت جنبش چه بود از اول بودش؟ چیست در این قول اهل علم اوائل؟

کیست مر این قبه را محرک اول؟ چیست از این کارکرد شهره به حاصل؟

از پس بی فعلی آن که فعل از او بود از چه قِبَل گشت باز صانع و فاعل؟

(دیوان، ق ۶۱)

موضوع جبر و اختیار نیز که از همان قرن اول هجری توجه مسلمانان را جلب کرد و بحث و جدلهای فراوانی را برانگیخت و پایه‌های فکری بسیاری از فرق اسلامی بر اساس این موضوع بنا نهاده شد، در شعر ناصرخسرو ظهور خاصی دارد. او گاهگاه به این مبحث می‌پردازد و جبرگرایان را ملامت می‌کند که

اگر کار بوده است و رفته قلم چرا خورد باید به بیهوده غم؟

و گر ناید از تو نه نیک و نه بد روا نیست بر تو نه مدح و نه ذم

و پس از چند بیت دوباره به طرح سؤالهایی از مخالفان می‌پردازد که

کتاب و پیمبر چه بایست اگر نشد حکم کرده نه بیش و نه کم؟

و گر جمله حق است قول خدای بر این راه پس چون گذاری قدم؟

(دیوان، ق ۳۰)

گاهی او در مقام هشدار به اهل غفلت، اغراض خویش را از طریق پرسش بیان می‌دارد و به طریق مؤاخذه می‌گوید:

چون که نگو ننگری جهان چون شد
خیر و صلاح از جهان جهان چون شد؟...
تو که لطیفی به جسم دون چه شوی
همت گردون دون اگر دون شد؟
چو الفسی بود مردمی به مثل
چونک الف مردمی کنون نون شد؟
(دیوان، ق ۳۷)

این شیوه شعر ناصر خسرو گاهی خواننده را به تأمل و تفکر وامی‌دارد و این هدف اصلی شاعر از بیان این‌گونه شعر است. وی در قصیده‌ای به طرح موضوع جهان کبیر و جهان صغیر می‌پردازد و می‌کوشد که با زبان استعاره و رمز به مقصد نهایی خویش برسد. وی در لابه‌لای اشعارش گاهی از مخاطب سؤالهایی می‌کند تا او بیشتر درباره آنها فکر کند. مطلع این قصیده چنین است.

یکی خانه کردند بس خوب و دلبر
در او همچو خانه بی حد و بی مر

پس از بیان مطالبی در این باره ناگهان می‌پرسد که

کبوتر که دیده است کز گردش او
جهان را گهی خیر زاید گهی شر؟

اما نکته مهم این است که وی بر خلاف قصایدی که همان آغاز به طرح پرسش می‌پرداخت – و ذکرشان گذشت – این بار این مطالب را به عنوان مقدمه برای رسیدن به هدف نهایی خویش بیان می‌دارد و پرسشهای اصلی را در میانه‌های قصیده، بعد از حدود پنجاه بیت، مطرح می‌کند و می‌گوید:

بر اندیش کساین جنبش بی‌کرانه
چرا او فتاده اندر این جسم اکبر؟
که جنباند او را به همواری ایدون
چه خواهد که آرد به حاصل از ایدر؟
گر از نور ظلمت نیاید چرا پس
تو پیدایی و کردگار تو مضمّر؟
وگر نیست مر قدرتش را نهایت
چرا پس که هست آفریده مقدر؟
ور از راست کژی نیاید که آید
چرا هست کرده مصوّر مصوّر؟
ور آباد خواهد که دارد جهان را
چرا بیشتر زو خراب است و بی‌بر؟

(دیوان، ق ۱۴۵)

در یکی از قصاید، که در حقیقت شرح حال شاعر است، اهمیت پرسش از دیدگاه وی به خوبی روشن می‌شود؛ در آنجا به طور غیر مستقیم به برخی از شیوه‌های تبلیغی اسماعیلیه اشاره، و مراحل تشکیک و ربط بیان شده است. برخی از پرسشها در این قصیده چنین‌اند:

ای خواننده بسی علم و جهان گشته سراسر
تو بر زمی و از برت این چرخ مدور
این چرخ مدور چه خطر دارد زی تو
چون بهره خود یافتی از دانش مضمّر؟
تا کی تو به تن بر خوری از نعمت دنیا؟
یک چند به جان از نعم دانش برخوردار...
خفته چه خبر دارد از چرخ و کواکب
دادار چه رانده است بر این گوی مغبر؟

وی در میانه‌های قصیده، در شرح حال خود می‌گوید برای یافتن پاسخ پرسشهای خود، که احتمالاً نتیجه نوعی تشکیک است، شهر به شهر رفته و از این و آن پرسیده است تا شاید به پاسخی قانع‌کننده برسد.

پرسنده همی رفتم از این شهر بدان شهر
جوینده همی گشتم از این بحر بدان بر
گفتم که «نماز» از چه بر اطفال و مجانین
واجب نشود تا نشود عقل مجبر؟

سرانجام روزی به در شهری می‌رسد بسیار زیبا و دلخواه، و پاسخ پرسشهای خویش را از دربان آن می‌خواهد. وی پرسشهای بسیاری را بیان می‌کند و از همه ارکان شریعت و سبب آن می‌پرسد.

از اول و آخرش پرسیدم آنگاه
وز علت تدبیر که هست اصل مدبر

وز جنس بپرسیدم وز صنعت صورت
 وز قادر پرسیدم و تقدیر مقدر
 کاین هر دو جدا نیست یک از دیگر دائم
 چون شاید تقدیم یکی بر دوی دیگر؟
 او صانع این جنبش و جنبش سبب او
 محتاج غنی چون بود و مظلّم انور؟...
 وانگاه بپرسیدم از ارکان شریعت
 کاین پنج نماز از چه سبب گشت مقرر؟
 وز روزه که فرمودش ماه نهم از سال
 وز حال زکّات و درم و زرّ مدور؟
 وز خمس فی و عشر زمینی که دهند آب
 این از چه مخمس شد و آن از چه معشر؟
 وز علت میراث و تفاوت که در او هست
 چون برد برادر یکی و نیمی خواهر؟
 وز قسمت ارزاق بپرسیدم و گفتم
 چون است غمی زاهد و بی رنج ستمگر؟
 بینا و قوی چون زید و آن دگری باز
 مکسفوف همی زاید معلول ز مادر؟
 یک زاهد رنجور و دگر زاهد بی رنج
 یک کافر شادان و دگر کافر غمخور؟

وی پس از طرح همه سؤالهای خویش می گوید:

دانا که بگفتمش من این، دست به بر زد
 صد رحمت هر روز بر آن دست و بر آن بر
 گفتا بدهم داروی با حجت و برهان
 لیکن بنهم مُهری محکم به لب بر...

(دیوان، ق ۲۴۲)

این قصیده از نظر شیوه تبلیغی و زندگی و اندیشه‌های ناصر خسرو اهمیت فراوان دارد. ناصر خسرو گاهی در مقام تعریض به اهل غزل و تغزل و نمودن استعداد خویش در سرودن چنین شعرهایی و سرانجام اظهار بیزاری از آن نیز اغراض خویش را به صورت پرسش به نظم می‌آورد.

چندگویی که چو ایام بهار آید گل بیاراید و بادام به بار آید
روی بستان را چون چهره دل‌بندان از شکوفه رخ و از سبزه عذار آید

این پرسش «چندگویی» که با غرض نهی از کاری ناپسند بیان شده است، به‌طور مضمهر در ابیات دیگر نیز آمده است و شامل چندین بیت دیگر می‌شود تا شاعر ضمن دوری جستن از سرودن چنین شعرهایی، که معمولاً شعرای درباری به آن میل وافر داشتند، تنفر خویش را اظهار دارد.

این چنین بیهده‌ای نیز مگو با من که مرا از سخن بیهده عار آید
شست بار آمد نوروز مرا مهمان جز همان نیست اگر ششصد بار آید

(دیوان، ق ۷۴)

بنابراین می‌توان دریافت که اهمیت جمله‌های پرسشی با اغراض ثانوی در دیوان ناصر خسرو تا چه اندازه است. او پیوسته کوشش می‌کند اغراض مهم خویش را در اثبات اندیشه‌هایش از این طریق عملی سازد و راه را برای خویشتن، در راه آنچه تکلیف خویش می‌پندارد، هموارتر کند.

اگرچه جمله‌های پرسشی صرفاً در راه اثبات جهان‌بینی اعتقادی او به کار نرفته‌اند، اما می‌توان ادعا کرد که جهت کلی بسیاری از این پرسشها همان سمت و سوی اعتقادات دینی اوست و، همان‌گونه که گذشت، این شیوه تبلیغی اسماعیلیان است که کوشیده‌اند با طرح سئوالهایی زمینه را برای پذیرش اندیشه‌های خویش فراهم سازند و این را می‌توان مهمترین پیوند و ارتباط میان شعر ناصر خسرو و اعتقادات دینی او دانست.

البته دیگر مباحث علم معانی، مانند انواع دیگر جمله‌ها و تقدیم و تأخیر و حذف و قصر، نیز در شعر ناصر خسرو جای نقد و بررسی دارند که در اینجا مجال آن نیست.

صور خیال

پیش از آن که به بحث صورخیال در دیوان ناصر خسرو و چگونگی استفاده از آن پردازیم،

باید به این موضوع توجه کرد که در شعر بسیاری از شاعران پیش از ناصرخسرو ضعف معنی و مفهوم کاملاً آشکار است، یعنی شعر این شاعران بیشتر پوست است تا مغز. صنعت کاری و استفاده از صنایع ادبی به ظاهر کلام و زیباسازی آن ختم می‌شود و کمتر در صدد بیان مفاهیم ارزشمند و والای انسانی‌اند.

در شعر شاعران بزرگی چون فرخی و منوچهری و عنصری مدح و چاپلوسی و وصف طبیعت و تغزل بیشتر جلوه‌گری می‌کند و از دیگر شاعران نیز اندک شعری که باقی مانده نشان می‌دهد که به مفاهیم و اندیشه‌ها کمتر توجه شده است. اما شعر ناصرخسرو به سبب اعتقادات خاص او همه به مسائل انسانی پرداخته و سعی کرده است به زعم خویش دربارهٔ حقیقت انسان و جهان و راه سعادت او سخن بگوید، راهنمایی کند و هشدار دهد.

بنابراین در شعر او ضعف و فقر معنی و مفهوم راهی ندارد. او حتی از توصیف طبیعت برای ابلاغ اندیشه‌های دینی خود استفاده می‌کند و هرگز وصف را به معنی مرسوم آن به کار نمی‌برد. صور خیال نیز در شعر او همین جایگاه را دارد، یعنی تشبیه و استعاره و کنایه ابزارها و وسایلی هستند که او به خدمت خویش درآورده تا از این طریق بتواند اندیشه‌های خویش را به خوبی به مخاطب منتقل سازد و کار پیام‌رسانی را ساده‌تر کند (طالبیان، ۳۱۷-۳۴۶).

بنابراین می‌توان گفت که میان اعتقادات و صورخیال در شعر ناصرخسرو پیوند دقیق و محکمی پدیدار است. هر چند در یک نگاه ظاهری و کلی به نظر می‌رسد که ناصرخسرو توجه چندانی به صور خیال ندارد و او نتوانسته است در حد گذشتگان از این فن بلاغی استفاده نماید. علت این موضوع هم این است که مفاهیم و معانی عقلی و فلسفی و اخلاقی در شعر او به حدی جلوه‌گری می‌کنند که توجه هر خواننده ابتدا به آن سو جلب می‌شود و پیوند صور خیال با اعتقادات به اندازه‌ای به هم گره خورده است که مجال کمتری به دست می‌دهد که ذهن خواننده به این سو متمایل شود، در حالی که در شعر او عنصر خیال در اوج خود قرار دارد و او به زیباترین شکل از آن بهره‌برده است؛ و این تفاوت اصلی شعر ناصرخسرو با پیشینیان اوست (شفیعی کدکنی، ۵۵۰-۵۵۱).

از میان عناصر خیال، تشبیه در شعر او غلبه بیشتری دارد و این تشبیهات اغلب از نوع مفرد و حسی‌اند. وی اغلب اندیشه‌های خویش را، که به صورت مفاهیم عقلی‌اند، به مفاهیم حسی تشبیه کرده است. به تعبیر دیگر می‌توان گفت تشبیهات معقول به محسوس در شعر او فراوان‌اند و این یکی دیگر از ویژگیهای شعر اوست (طالبیان، ۳۳۸).

از میان ارکان چهارگانه تشبیه، وجه شبه از اهمیت بیشتری برخوردار است و غرض تشبیه را از وجه شبه می‌توان دریافت. وجه شبه باید در مشبه به اعرف و اجلی باشد تا غرض تشبیه مشخص شود؛ بنابراین وجه شبه در امور حسی آشکارتر است؛ به همین سبب در تشبیهاتی که مشبه به آنها محسوس است، دریافت وجه شبه معمولاً ساده و آسان است، برخلاف تشبیهاتی که مشبه به معقول است که در آنها دریافت وجه شبه به سادگی ممکن نیست (شمیسا، ۳۵).

بنابراین ناصر خسرو از آنرو اغلب از تشبیهات معقول به محسوس استفاده می‌کند که می‌خواهد پیوند محکمی بین اندیشه‌های خویش و صور خیال و درک بهتر از وجه شبه برقرار کند، زیرا اندیشه، که امری عقلی و انتزاعی است، باید به گونه‌ای ساده و قابل حس به مخاطب انتقال یابد و بهترین راه این کار تشبیه و همانندسازی امور عقلی به حسی است.

انسان و جایگاه او در شعر ناصر خسرو

می‌توان گفت اساسی‌ترین و مهمترین موضوع در شعر ناصر خسرو انسان و جایگاه والای او و اهمیت وی است. ناصر خسرو به دلیل جهان بینی خاص خویش برای انسان و اندیشه‌های او، که شخصیت واقعی وی نیز به این اندیشه‌ها وابسته است، اعتبار و اهمیت ویژه‌ای قائل است و از دیدگاه او علم و دانش و آگاهی، زیربنا و اساس هویت انسانی است.

بنابراین یک بررسی اجمالی نشان می‌دهد که آشکارترین موضوع در شعر ناصر خسرو انسان و ارزشهای انسانی است. از دیدگاه وی انسانها به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: یکی دانا، دیگری نادان. او برای رسیدن به این نتیجه از یک تجربه عملی در زندگی خویش سود برده است که نقشی بسیار مهم و اساسی در تفکر او دارد.

این تجربه عملی و رسیدن به خویشتن و دوری از غفلت، زمینه‌ساز این شده است که پیوسته دیگران را از جهل و بی‌خبری برحذر دارد و به آنان در این باره هشدار دهد و این خود تشبیهات زیبایی را در شعر او پدید آورده است.

از دیدگاه ناصر خسرو انسان گوهری است آسمانی که به فرمان خداوند در زندان خاک گرفتار شده است. اگرچه از دیدگاه حکما انسان جهان صغیر است، اما همه زیباییهای هستی در او خلاصه می‌شود و هدف خلقت و غایت هستی نیز اوست.

یکی گوهر آسمانی است مردم	که ایزد به بندی بستش زمینی...
جهان مهین را به جان زیب و فرّی	اگر چه بدین تن جهان کهنی...
به جان خانه حکمت و علم و فضلی	به تن غایت صنع جان آفرینی

(دیوان، ق ۸)

او بارها به شرح بزرگی انسان می‌پردازد و جایگاه و مرتبه او را یادآوری می‌کند تا شاید بتواند اهل غفلت را بیدار سازد.

نبینی بر درخت این جهان بار
مگر هشیارمرد ای مرد هشیار
درخت این جهان را سوی دنیا
خردمند است بار و بی‌خرد خار...
نماند جز درختی را خردمند
که بارش گوهر است و برگ دینار
(دیوان، ق ۹)

تشبیه انسان به درخت

تشبیه انسان به درخت، که در شعر ناصرخسر و فراوان به کار رفته است، یکی از موضوعهای مهم و اساسی در دیوان اوست. درختان دو دسته‌اند: بارور و بی‌بر. انسانهای خردمند درختان پرثمر و سودمندند که هر کسی را از آنها بهره‌ای است و آدمیان بی‌خرد، گیاهانی بی‌بارند که جز برای سوختن سود دیگری ندارند.

اگر بار خرد داری و گرنی
سپیداری، سپیداری سپیدار...
درختت گرز حکمت بار دارد
به گفتار آی و بار خویش می‌بار
اگر شیرین و پر مغزست بارت
تو را خوب است چون گفتار کردار
و گرزگفتار بی‌کردار داری
چو زراندود دیناری به دیدار
(دیوان، ق ۹)

بید و سپیدار درختانی بی‌ثمرند که چوب آنها را می‌سوزانند.

سپیدار مانده است بی هیچ چیزی
از یسرا که بگزید او کم‌بری را
اگر تو ز آموختن سر بتابی
نسجود سر تو همی سروری را
بسوزند چوب درختان بی‌بر
سزا خود همین است مَر بی‌بری را
درخت تو گرز بار دانش بگیرد
به زیر آوری چرخ نیلوفری را
(دیوان، ق ۶۴)

حکیمان درختان بستان جهان‌اند و عوام نادان، خس و خار.

که حکیمان جهان‌اند درختان خدای
دگر این خلق همه خار و خسان‌اند و قماش
(دیوان، ق ۱۲۹)

ملاحظه می‌شود که یکی از مسائل مهم در شعر ناصرخسرو تأکید بر علم و دانش و آموختن است، شیوه‌ای که اسماعیلیان در راه رسیدن به اهداف خویش آن را مهم می‌دانستند و بر این باور بودند که اگر مردم در زمینه‌های گوناگون علم و دانش بیاموزند، حتی اگر این علوم علم ابدان باشد، در بیدارسازی آنان از خواب غفلت بسیار مؤثر خواهد بود. به همین ترتیب او این همه بر این موضوع تأکید می‌ورزد و اهمیت آن را یادآوری می‌نماید، اما در عین حال گوشزد می‌کند که منظور من از علم و دانش، دبیری و شاعری نیست و غرض از این دو حرفه وابسته نبودن به دربار و دوری از ستایشهای اغراق‌آمیز و چاپلوسیهای بی‌اندازهٔ پیشینیان است که فقط برای اندوختن مال و ثروت به کار می‌رود.

نگر نشمیری ای برادر گزافه به دانش دبیری و نه شاعری را
 که این پیشه‌ها است نیکونهاده مر الفغدن نعمت ایدری را
 دگر گونه راهی و علمی است دیگر مر الفغدن راحت آن سری را
 (دیوان، ق ۶۴)

گاهی او جهان را به درخت تشبیه می‌کند و انسان را به میوه و خار آن درخت، و گاهی نیز جهان مانند بستانی است که درختان آن انسان‌هایند و هدف اصلی خلقت، انسان است.

مردم شجر است و جهانش بستان بستان نبود چون شجر نباشد
 ای شهره درختی بکوش تا بر یکسر به تو جز کز هنر نباشد
 وان چیز که عالم بدوست باقی هرگز هدر و بی‌اثر نباشد
 زیرا که شود خوار سوی دهقان شاخی که بروبر ثمر نباشد
 وان کس که بود بی‌هنر چو هیزم جز در خور نار سقر نباشد

(دیوان، ق ۱۷۱)

در جای دیگر می‌گوید:

درختی شگفت است مردم که بارش گهی نیش و زهر است و گه نوش و شکر
 یکی برگِ او مبرم و شاخ بسد یکی برگِ او گزدم و شاخ نشتر
 (دیوان، ق ۱۴۵)

یک بررسی کوتاه نشان می‌دهد که در شعر ناصرخسرو درخت مشبه‌بھی است که او توانسته

است به وسیله آن اندیشه‌های عقلی و دینی و فلسفی و تفکرات و جهان‌بینی خویش را ملموس سازد تا خواننده را به هدف و مقصد خویش نزدیک کند. یک بررسی آماری نیز می‌تواند اهمیت موضوع را روشن‌تر سازد. می‌توان گفت که بیشتر سخن ناصرخسر و از جهان و انسان و هدف خلقت است و بهترین جلوه‌گاه این هدف تشبیهات اوست که در بیشتر این تشبیهات درخت به عنوان نمادی مهم کارساز شده است. در اینجا فقط به ذکر چند بیت در این باره بسنده می‌شود.

شهره درختی است شعر من که خرد را

نکته و معنی بر او شکوفه و بار است

(دیوان، ق ۲۳)

مر چرخ را ضرر نیست، وز گردش خبر نیست

عالم یکی درختی است کیش جز بشر ثمر نیست...

بی‌دین خر است بی‌شک، ورچه به چهره خر نیست

بی‌دین درخت مردم، بید است بارور نیست

(دیوان، ق ۷۰)

شاخ پر بارم زی چشم بنی‌زهرها پیش چشم تو همی بید و چنار آید

(دیوان، ق ۷۴)

ز بهر تو ایزد درختی بکشت که تو شاخی از بیخ او جسته‌ای

(دیوان، ق ۱۱۸)

اندیشه مرا شجر خوبِ برور است

پرهیز و علم ریزد از او برگ و بر مرا...

قول رسول حق چو درختی است بارور

برگش تو را که گاو تویی و ثمر مرا

(دیوان، ق ۶)

بار درخت جهان چه آمد؟ مردم بار درختان ز تخمهاست دلائل

(دیوان، ق ۶۱)

چنان که پیش از این ذکر شد، بیشتر تشبیهات ناصر خسرو معقول به محسوس است که آن هم برای حسی شدن مفاهیم عقلی و درک بهتر اهداف شاعر صورت می‌گیرد. این بیتها نمونه‌ای از آن‌اند:

بستان خدای است، چنان دان که شریعت
پرغله و پسرکشته درختان فراوان
بسیار در این بستان هرگونه درخت است
هم کشته رحمان و هم از کشته شیطان
ای رهگذری مرد، گرت رغبت باشد
در نعمت و در میوه این نادره بستان
دهقانش یکی فاضل و معروف بزرگ است
در باغ مشو جز که به دستوری دهقان
گر میوه‌ات باید به سوی سیو بهی شو
منگر سوی بی‌میوه و پرخار مگیلان
چون نخل بلند است سپیدار ولیکن
بسیار فزون دارد در بار بر این آن
(دیوان، ق ۲۳۲)

بنابراین او هرگاه از انسان یا جهان سخن می‌گوید به جسم یا ظاهر جهان نظر ندارد، بلکه حقیقت انسان و باطن جهان منظور اوست، اما گاهی به ندرت جسم و تن را نیز به درخت تشبیه می‌کند.

جسد مردمی ای خواجه درختی عجب است
که بر او فکرت و تمییز تو را برگ و برند
از درخت جسدت برگ و بر خویش بچن
پیشتر زان که از این بستان بیرون برند
(دیوان، ق ۳۱)

نهال تنت چون کهن گشت شاید
که در جان ز دین تو نهالی نشانی
نهالی که چون از دلت سربرآرد
سر تو برآید به چرخ کیانی

نهالی که باغش دل توست وز ایزد بر او مر خرد را رود باغبانی
(دیوان، ق ۹۴)

امهات و نبات با حیوان بیخ و شاخاند و بارشان انسان
(دیوان، ق ۱۱۱)

جز آنچه ذکر شد، نمادهای فراوان دیگری در دیوان ناصرخسرو می‌توان یافت که همه در راه بیان اندیشه‌ها و تبیین آن به کار رفته‌اند که تحلیل و بررسی آنها نیازمند مجال دیگری است. اما از میان اینها درخت آشکارترین و مهمترین نمادی است که شاعر به خوبی برای رسیدن به اهداف خویش آن را برگزیده است.

خلاصه سخن این که میان اندیشه‌های دینی و اعتقادی و اجتماعی ناصرخسرو و شیوه‌های بلاغی او ارتباط تنگاتنگی دیده می‌شود که بررسی آن می‌تواند سبک و سیاق وی را از دیگران ممتاز کند و این خود می‌تواند به عنوان یکی از نشانه‌های سبکی شعر او در بوته نقد و بررسی قرار گیرد.

کتابنامه

- تفتازانی، سعدالدین مسعود، *المطول*، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم ۱۴۰۷ ق.
- دفتری، فرهاد، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات فرزانه روز، چاپ اول، تهران ۱۳۷۵ ش.
- رجایی، محمدخلیل، *معالم البلاغه*، انتشارات دانشگاه شیراز، شیراز ۱۳۷۲ ش.
- شفیع کدکنی، محمدرضا، *صورخیال در شعر فارسی*، انتشارات آگه، تهران ۱۳۶۶ ش.
- شمیسا، سیروس، *بیان و معانی*، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۷۵ ش.
- طالبیان، یحیی، *صورخیال در شعر شاعران سبک خراسانی*، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی عماد کرمانی، کرمان ۱۳۷۸ ش.
- گوهرین، صادق، *حجت‌الحق ابوعلی‌سینا*، انتشارات توس، تهران ۱۳۵۶ ش.
- محقق، مهدی، *تحلیل اشعار ناصرخسرو*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۳ ش.

ناصر خسرو، دیوان اشعار، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه
مک‌گیل، تهران ۱۳۷۵ ش.

—، سفرنامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار، تهران ۱۳۷۰ ش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی